

مجسمهٔ آیت‌الله خراسانی در محلهٔ کهنه‌سرای تبریز

مجسمهٔ آیت‌الله خراسانی در محلهٔ کهنه‌سرای تبریز

مجسمهٔ آیت‌الله خراسانی در محلهٔ کهنه‌سرای تبریز

مجسمهٔ آیت‌الله خراسانی در محلهٔ کهنه‌سرای تبریز

مجسمهٔ آیت‌الله خراسانی در محلهٔ کهنه‌سرای تبریز

مجسمهٔ آیت‌الله خراسانی در محلهٔ کهنه‌سرای تبریز

مجسمهٔ آیت‌الله خراسانی در محلهٔ کهنه‌سرای تبریز

مجسمهٔ آیت‌الله خراسانی در محلهٔ کهنه‌سرای تبریز

مجسمهٔ آیت‌الله خراسانی در محلهٔ کهنه‌سرای تبریز

مجسمهٔ آیت‌الله خراسانی در محلهٔ کهنه‌سرای تبریز

مجسمهٔ آیت‌الله خراسانی در محلهٔ کهنه‌سرای تبریز

مجسمهٔ آیت‌الله خراسانی در محلهٔ کهنه‌سرای تبریز

مجسمهٔ آیت‌الله خراسانی در محلهٔ کهنه‌سرای تبریز

مجسمهٔ آیت‌الله خراسانی در محلهٔ کهنه‌سرای تبریز

مجسمهٔ آیت‌الله خراسانی در محلهٔ کهنه‌سرای تبریز

مجسمهٔ آیت‌الله خراسانی در محلهٔ کهنه‌سرای تبریز

مجسمهٔ آیت‌الله خراسانی در محلهٔ کهنه‌سرای تبریز

مجسمهٔ آیت‌الله خراسانی در محلهٔ کهنه‌سرای تبریز

مجسمهٔ آیت‌الله خراسانی در محلهٔ کهنه‌سرای تبریز

مجسمهٔ آیت‌الله خراسانی در محلهٔ کهنه‌سرای تبریز

مجسمهٔ آیت‌الله خراسانی در محلهٔ کهنه‌سرای تبریز

مجسمهٔ آیت‌الله خراسانی در محلهٔ کهنه‌سرای تبریز

مجسمهٔ آیت‌الله خراسانی در محلهٔ کهنه‌سرای تبریز

مجسمهٔ آیت‌الله خراسانی در محلهٔ کهنه‌سرای تبریز

مجسمهٔ آیت‌الله خراسانی در محلهٔ کهنه‌سرای تبریز

مجسمهٔ آیت‌الله خراسانی در محلهٔ کهنه‌سرای تبریز

مجسمهٔ آیت‌الله خراسانی در محلهٔ کهنه‌سرای تبریز

مجسمهٔ آیت‌الله خراسانی در محلهٔ کهنه‌سرای تبریز

مجسمهٔ آیت‌الله خراسانی در محلهٔ کهنه‌سرای تبریز

مجسمهٔ آیت‌الله خراسانی در محلهٔ کهنه‌سرای تبریز

مجسمهٔ آیت‌الله خراسانی در محلهٔ کهنه‌سرای تبریز

مجسمهٔ آیت‌الله خراسانی در محلهٔ کهنه‌سرای تبریز

مجسمهٔ آیت‌الله خراسانی در محلهٔ کهنه‌سرای تبریز

مجسمهٔ آیت‌الله خراسانی در محلهٔ کهنه‌سرای تبریز

مجسمهٔ آیت‌الله خراسانی در محلهٔ کهنه‌سرای تبریز

مجسمهٔ آیت‌الله خراسانی در محلهٔ کهنه‌سرای تبریز

مجسمهٔ آیت‌الله خراسانی در محلهٔ کهنه‌سرای تبریز

مجسمهٔ آیت‌الله خراسانی در محلهٔ کهنه‌سرای تبریز

مجسمهٔ آیت‌الله خراسانی در محلهٔ کهنه‌سرای تبریز

مجسمهٔ آیت‌الله خراسانی در محلهٔ کهنه‌سرای تبریز

مجسمهٔ آیت‌الله خراسانی در محلهٔ کهنه‌سرای تبریز

مجسمهٔ آیت‌الله خراسانی در محلهٔ کهنه‌سرای تبریز

مجسمهٔ آیت‌الله خراسانی در محلهٔ کهنه‌سرای تبریز

مجسمهٔ آیت‌الله خراسانی در محلهٔ کهنه‌سرای تبریز

مجسمهٔ آیت‌الله خراسانی در محلهٔ کهنه‌سرای تبریز

مجسمهٔ آیت‌الله خراسانی در محلهٔ کهنه‌سرای تبریز

مجسمهٔ آیت‌الله خراسانی در محلهٔ کهنه‌سرای تبریز

مجسمهٔ آیت‌الله خراسانی در محلهٔ کهنه‌سرای تبریز

مجسمهٔ آیت‌الله خراسانی در محلهٔ کهنه‌سرای تبریز

مجسمهٔ آیت‌الله خراسانی در محلهٔ کهنه‌سرای تبریز

مجسمهٔ آیت‌الله خراسانی در محلهٔ کهنه‌سرای تبریز

مجسمهٔ آیت‌الله خراسانی در محلهٔ کهنه‌سرای تبریز

مجسمهٔ آیت‌الله خراسانی در محلهٔ کهنه‌سرای تبریز

مجسمهٔ آیت‌الله خراسانی در محلهٔ کهنه‌سرای تبریز

مجسمهٔ آیت‌الله خراسانی در محلهٔ کهنه‌سرای تبریز

مجسمهٔ آیت‌الله خراسانی در محلهٔ کهنه‌سرای تبریز

مجسمهٔ آیت‌الله خراسانی در محلهٔ کهنه‌سرای تبریز

مجسمهٔ آیت‌الله خراسانی در محلهٔ کهنه‌سرای تبریز

مجسمهٔ آیت‌الله خراسانی در محلهٔ کهنه‌سرای تبریز

مجسمهٔ آیت‌الله خراسانی در محلهٔ کهنه‌سرای تبریز

مجسمهٔ آیت‌الله خراسانی در محلهٔ کهنه‌سرای تبریز

مجسمهٔ آیت‌الله خراسانی در محلهٔ کهنه‌سرای تبریز

مجسمهٔ آیت‌الله خراسانی در محلهٔ کهنه‌سرای تبریز

مجسمهٔ آیت‌الله خراسانی در محلهٔ کهنه‌سرای تبریز

مجسمهٔ آیت‌الله خراسانی در محلهٔ کهنه‌سرای تبریز

مجسمهٔ آیت‌الله خراسانی در محلهٔ کهنه‌سرای تبریز

مجسمهٔ آیت‌الله خراسانی در محلهٔ کهنه‌سرای تبریز

مجسمهٔ آیت‌الله خراسانی در محلهٔ کهنه‌سرای تبریز

مجسمهٔ آیت‌الله خراسانی در محلهٔ کهنه‌سرای تبریز

مجسمهٔ آیت‌الله خراسانی در محلهٔ کهنه‌سرای تبریز

مجسمهٔ آیت‌الله خراسانی در محلهٔ کهنه‌سرای تبریز

مجسمهٔ آیت‌الله خراسانی در محلهٔ کهنه‌سرای تبریز

مجسمهٔ آیت‌الله خراسانی در محلهٔ کهنه‌سرای تبریز

مجسمهٔ آیت‌الله خراسانی در محلهٔ کهنه‌سرای تبریز

مجسمهٔ آیت‌الله خراسانی در محلهٔ کهنه‌سرای تبریز

مجسمهٔ آیت‌الله خراسانی در محلهٔ کهنه‌سرای تبریز

مجسمهٔ آیت‌الله خراسانی در محلهٔ کهنه‌سرای تبریز

مجسمهٔ آیت‌الله خراسانی در محلهٔ کهنه‌سرای تبریز

مجسمهٔ آیت‌الله خراسانی در محلهٔ کهنه‌سرای تبریز

مجسمهٔ آیت‌الله خراسانی در محلهٔ کهنه‌سرای تبریز

مجسمهٔ آیت‌الله خراسانی در محلهٔ کهنه‌سرای تبریز

مجسمهٔ آیت‌الله خراسانی در محلهٔ کهنه‌سرای تبریز

مجسمهٔ آیت‌الله خراسانی در محلهٔ کهنه‌سرای تبریز

مجسمهٔ آیت‌الله خراسانی در محلهٔ کهنه‌سرای تبریز

مجسمهٔ آیت‌الله خراسانی در محلهٔ کهنه‌سرای تبریز

مجسمهٔ آیت‌الله خراسانی در محلهٔ کهنه‌سرای تبریز

مجسمهٔ آیت‌الله خراسانی در محلهٔ کهنه‌سرای تبریز

مجسمهٔ آیت‌الله خراسانی در محلهٔ کهنه‌سرای تبریز

مجسمهٔ آیت‌الله خراسانی در محلهٔ کهنه‌سرای تبریز

مجسمهٔ آیت‌الله خراسانی در محلهٔ کهنه‌سرای تبریز

مجسمهٔ آیت‌الله خراسانی در محلهٔ کهنه‌سرای تبریز

مجسمهٔ آیت‌الله خراسانی در محلهٔ کهنه‌سرای تبریز

مجسمهٔ آیت‌الله خراسانی در محلهٔ کهنه‌سرای تبریز

مجسمهٔ آیت‌الله خراسانی در محلهٔ کهنه‌سرای تبریز

مجسمهٔ آیت‌الله خراسانی در محلهٔ کهنه‌سرای تبریز

مجسمهٔ آیت‌الله خراسانی در محلهٔ کهنه‌سرای تبریز

مجسمهٔ آیت‌الله خراسانی در محلهٔ کهنه‌سرای تبریز

ایرانی‌ها با تدبیر، اسلام را پذیرفتند

پاسداشت فردوسی، پاسداری از ایران



وجود داشتند، به تبع ایرانی‌ها توانستند این تفکیک را قابل شوند. مثلاً پاکستانی‌ها، هندی‌ها، افغانستانی‌ها و تاجیک‌ها با اتخاذ الگوی ایرانی، فرهنگ خودشان را حفظ کردند و در عین حال، مسلمان هم شدند؛ و این پهنه، تا مالزی و اندونزی را نیز دربرمی‌گیرد اما در این سوی ایران، چون تمدن مصر نتوانست مقاومت کند و این تفکیک را قائل شود، عرب هم شد. درنهایت این تنها هوش ایرانی بود که توانست این تفکیک را قابل شود و اسلامشان هم کمتر از اسلام آنها نیست. ایران، در عین حال فرهنگ، زبان، تاریخ، اسطوره‌ها، نمادها و تمثیل‌های خودش را صیانت کرد و نگاه داشت.

بین‌النهرینی که گاهواره تمدن بوده است، در کنار هند و چینی که مراکز تمدنی شرق بودند و مصری که یکی از بزرگ‌ترین و باشکوه‌ترین تمدن‌ها بوده نتوانستند این کار را بکنند، آیا علت بقای زبان فارسی و ظهور فردوسی در ایران، فقط هوشیاری عمومی و خودآگاهی ملی ایرانیان است؟ در رابطه با سرزمین‌های شرقی ایران باید با گزاره مدنظر شما مخالفت کنم، زیرا این‌ها نتوانستند! به طرف شرق که می‌رویم، چون ایران اولین پایگاه بود و توانست که هویت ملی خود و زبان میهنی‌اش را حفظ کند، بقیه هم نتوانستند اما در مغرب سرزمین‌های اسلامی و شمال آفریقایی، نتوانستند این کار را بکنند، چون الگوی مدنظرشان مصر بود. این سرسختی درونی ایرانی‌ها که دارایی‌های زبان خودشان را می‌دیدند از کجا می‌آمد؟ خود فردوسی هم زبان شاهنامه را تحت تاثیر رودکی می‌داند و آنجا که از رودکی می‌گوید: «کلیله به تازی شد از پهلوی/ بر این سان که اکنون همی بشنوی» و این بیانگر مقاومت پیش از فردوسی هم بوده است. مقاومت شدید صفاریان در برابر سرودن شعر و خطبه خواندن در نماز جمعه به زبان عربی، حمایت‌های گسترده سامانیان از نهاد شعر فارسی، بیانگر یک سرسختی شدید در این زمینه نیست؟ این‌که در خراسان، اول اسدی ظهور می‌کند، بعد دقیقی برمی‌خیزد و در نهایت فردوسی به‌پا می‌خیزد، از کدام تکیه‌گاه‌های ذهنی و جمعی ایرانیان بیرون می‌آید، که تا به این حد اصرار دارد که من زبانم را حفظ کنم ولو به وسیله رودکی، حنظله بادغیسی، دقیقی، اسدی یا فردوسی؟ چرا مصری‌ها چنین سرسختی در برابر زبان‌های خارجی از خودشان بروز نمی‌دهند؟

شما واژه سرسختی را به کار می‌برید، در حالی‌که من واژه

مقاومت را به کار می‌برم! ایران یکی از کانون‌های تمدنی جهان بوده است، همان‌طور که مصر بوده است. به این دلیل با اتخاذ الگوی ایرانی، فرهنگ خودشان را حفظ کردند و در عین حال، مسلمان هم شدند؛ و این پهنه، تا مالزی و اندونزی را نیز دربرمی‌گیرد اما در این سوی ایران، چون تمدن مصر نتوانست مقاومت کند و این تفکیک را قائل شود، عرب هم شد. درنهایت این تنها هوش ایرانی بود که توانست این تفکیک را قابل شود و اسلامشان هم کمتر از اسلام آنها نیست. ایران، در عین حال فرهنگ، زبان، تاریخ، اسطوره‌ها، نمادها و تمثیل‌های خودش را صیانت کرد و نگاه داشت. بین‌النهرینی که گاهواره تمدن بوده است، در کنار هند و چینی که مراکز تمدنی شرق بودند و مصری که یکی از بزرگ‌ترین و باشکوه‌ترین تمدن‌ها بوده نتوانستند این کار را بکنند، آیا علت بقای زبان فارسی و ظهور فردوسی در ایران، فقط هوشیاری عمومی و خودآگاهی ملی ایرانیان است؟ در رابطه با سرزمین‌های شرقی ایران باید با گزاره مدنظر شما مخالفت کنم، زیرا این‌ها نتوانستند! به طرف شرق که می‌رویم، چون ایران اولین پایگاه بود و توانست که هویت ملی خود و زبان میهنی‌اش را حفظ کند، بقیه هم نتوانستند اما در مغرب سرزمین‌های اسلامی و شمال آفریقایی، نتوانستند این کار را بکنند، چون الگوی مدنظرشان مصر بود. این سرسختی درونی ایرانی‌ها که دارایی‌های زبان خودشان را می‌دیدند از کجا می‌آمد؟ خود فردوسی هم زبان شاهنامه را تحت تاثیر رودکی می‌داند و آنجا که از رودکی می‌گوید: «کلیله به تازی شد از پهلوی/ بر این سان که اکنون همی بشنوی» و این بیانگر مقاومت پیش از فردوسی هم بوده است. مقاومت شدید صفاریان در برابر سرودن شعر و خطبه خواندن در نماز جمعه به زبان عربی، حمایت‌های گسترده سامانیان از نهاد شعر فارسی، بیانگر یک سرسختی شدید در این زمینه نیست؟ این‌که در خراسان، اول اسدی ظهور می‌کند، بعد دقیقی برمی‌خیزد و در نهایت فردوسی به‌پا می‌خیزد، از کدام تکیه‌گاه‌های ذهنی و جمعی ایرانیان بیرون می‌آید، که تا به این حد اصرار دارد که من زبانم را حفظ کنم ولو به وسیله رودکی، حنظله بادغیسی، دقیقی، اسدی یا فردوسی؟ چرا مصری‌ها چنین سرسختی در برابر زبان‌های خارجی از خودشان بروز نمی‌دهند؟

ایرانی‌ها چون صاحب زبان ملی بودند و تمدن، شهر و شهرنشینی خاص خود را داشتند، با بسیاری از مسائل وارداتی، چه در صورت تحمیلی و چه تبلیغی آن، مقاومت می‌کردند. در قرآن هم می‌بینید که استبرق که همانا لباس‌های حریر بود، نام برده می‌شود که هیچ نمونه‌ای در جهان واقعی جز نمونه ایرانی از این پوشش موجود نبوده است و بلندای کیفیت آن، حتی در تصویرسازی‌های الهی قرآن هم وارد شده است. پس این مقاومت، یک مقاومت توجیه‌پذیر است و مقاومت درونی یک تمدن در مقابل تمدن دیگر بوده است، در عین پذیرش و ایمان آوردن به یک دین! این تفکیک را، فقط ایرانی‌ها و رومی‌ها می‌توانستند انجام دهند، چون دو تمدن زنده بزرگ آن زمان بودند! رومی‌ها به طرف مسیحیت رفتند و با آن، تغییراتی چندانی نکردند اما ایرانی‌ها، اسلام را پذیرفتند و فرهنگ خودشان را هم حفظ کردند و این، اتفاقاً باعث بروز کمالاتی در فرهنگ ایرانی هم شد و جامعه ایرانی صاحب چیزهای ارزشمندی مثل شهرسازی و شهرنشینی و صنایع بسیاری که پس از اسلام تکوین و تحول یافتند، شد. خوشنویسی و معماری در ایران پس از اسلام نمود یافت و هنرهای ایرانی به کلی

دچار تحول شدند و البته ایرانیان، از همان آغاز اسلام آوردن، تحولات سازنده‌ای را برای بقای اسلام و مسلمین ایجاد کردند. در روایت‌های اسلامی هم کارهایی که از طرف سلمان فارسی، مثل خندق‌سازی و شهرسازی انجام می‌شد که از این بابت، باعث شد که برای حفظ این فرهنگ، فرهنگ اسلامی هم غنی‌تر شود چون وارد گفت‌وگو با فرهنگ ایرانی شده بود. شما یک تعبیر جذاب تحت عنوان مقاومت، برای فرهنگ ایرانی به کار بردید. اگر رد این مقاومت را در ادبیات تا تولد نهضت شعوبیه دنبال کنیم؛ آیا فردوسی هم در ادامه همان مقاومت ادبی امثال شعوبیه بود که فردوسی شد یا خیر؟ از این جهت که بالاخره فردوسی به‌جای بکارگیری قالب‌هایی نظیر قصیده و غزل، شصت هزار بیت شعر حماسی را، در قالب مثنوی سرود؟

من آن را، در کلیت یک مقاومت فرهنگی یک فرهنگ زنده و پویا می‌بینم که هنوز تولیدات فرهنگی و تمدنی خودش را دارد و در مواجهه با تمدنی قرار گرفته است که، تقریباً از او ضعیف‌تر است. که تمدن عربی است. و با یک دین نیز مواجه شده است. که در رابطه با دین، این دین را می‌پذیرد اما تمدن عربی را نمی‌پذیرد و بخشی از تمدن عربی، که مثلاً بحث سبک زندگی عربی و سنت‌های عربی است که آن‌را نمی‌پذیرد! همان کاری که فردوسی کرده است و نمونه عالی این تفکیک، تالیف، پیوند و گسست است. البته که نهضت شعوبیه را هم می‌توان در ذیل همان مقاومت گسترده فرهنگی تعریف کرد و فردوسی هم ظاهراً اراداتی به آن‌ها داشته ولی اختلافاًتِ نیز با آن جریان ادبی مقاومتی داشته است.

اگر به متن شاهنامه و منابع آن دقت کنیم، می‌بینیم که ریشه‌های پیشااسلامی خیلی پرنرگ‌تر است مثلاً خدایانامک، نامه اشمناسپندان، ارداویراف‌نامه و گاتاها یا آثاری از این قبیل به شکل مشخصی در شاهنامه اثر داشته‌ند. حکمت خسروانی در آن نمود داشته و مفهوم خرد در بُعد مزیدسنایی یا زروانی و حتی میترایی آن، به شدت مورد تأکید فردوسی است و در عین حال، یک متن به شدت شیعه‌گرایانه است و در حدی پیش می‌رود که می‌گوید: «چنین زادم و هم براین بگذرم/ چنان دان که خاک پی حیدرم!»؛ چطور فردوسی می‌تواند همه این‌ها را در یک مظلوف جمع کند؟

فردوسی، تفسیر تاریخ ایران را به واسطه گفتمان زمان خودش دارد و این بدین معناست که او خودش را یک فرد مسلمان و ارادتمند به ائمه اطهار می‌داند و در عین حال، به تاریخ ایران علاقه‌مند است. بنده هم همینطور و فکر می‌کنم شما هم همینطور هستید. یعنی ما تاریخ پرافتخار مملکت آریایی خودمان را هیچ موقع فراموش نخواهیم کرد و برایش احترام قائلیم و آن‌را قبول داریم، در عین حال امروز که آن‌را مورد خواشن قرار می‌دهیم، سعی می‌کنیم خوانشی با گفتمان عصر حاضر باشد یا تمام ویژگی‌هایش، که یک مسلمان هستیم و در عین حال یک ایرانی هستیم و … . فردوسی هم همین کاری را با تاریخ ایران کرد که ما می‌کنیم یا باید بکنیم. او تاریخ را، بزرگ داشت و از آن استفاده کرد و به قول خودش، تاریخ ایرانیان را نوشته است. زیرا تاریخ عنصر بسیار مهمی برای هویت فرهنگی است و آنچه که انسان‌ها را دورهم جمع می‌کند و آنها را به هم متصل می‌کند خاطره مشترکی‌ست که در تاریخ متبلور می‌شود. یک جریان به ظاهر فقهی بر فضای سیاسی خراسان و دربار غزنویان در آن زمان حاکم بود که تعصب دینی خشکمغزله‌ای را تبلیغ می‌کرد. با این حال، فردوسی در همان عصر، آتش را بسپار می‌ستاید و آن را نماد خرد می‌نویی می‌داند و اصطلاحاتی مثل «مور دانه‌کش» یا «اسب‌سخن» را به کار می‌برد، «سه نیک مزیدسنایی» را به کار می‌برد و «زال» را به تصویر می‌کشد که پیوند اسطوره‌ای اسطوره و تاریخ است و روی چنین ایستارهایی در شاهنامه می‌ایستد که از نظر فقه، زندقه و رافضی نامیده می‌شود. به این ترتیب، تطابق چندانی میان آیین حاکم و دین‌باوری فردوسی دیده نمی‌شود.

فرهنگ و ارشاد اسلامی استان اصفهان اظهار داشت: هنرمندان همیشه با به پای مردم در غم و شادی آنها حضور دارند و مردم نیز هنرمندان را در لحظات آسان و سخت تنها نمی‌گذارند.

وی با بیان اینکه مرگ تبدیل یک حالت از زندگی به حالت دیگر است..، ابراز داشت: در قرآن از مرگ با عنوان چشیدنی تعبیر شده است و انسان چیزهای خوب را می‌چشد.

معاون امور هنری و سینمایی اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی استان اصفهان اظهار داشت: بهنام زندگی جدیدش را چشیده‌و در جوار خالقش آرام گرفته است بر این اساس خانواده‌اش نباید اندوهگین باشند چرا که هر آنچه در توان داشته‌اند را برای سلامتی وی انجام داده‌اند.

پسر مؤدب پای ایران مردم تو را بخاطر اخلاق خوب و مرامت همراهی می‌کنند
وی خطاب به خانواده صفوی با بیان اینکه مردم در غم شما شریک هستند خطاب به خواننده پای کشورمان گفت: بهنام جان! پسر مؤدب پای ایران مردم تو را بخاطر اخلاق خوب و مرامت همراهی می‌کنند و تا همیشه کنارت هستند.
لحظات آخر است، آهنگ‌هایی از آلبوم‌های «عشق من باش»، «آرامش»، «فوق العاده» و «معجزه» بهنام صفوی پخش می‌شود و مردم با صدای بهنام همراهی می‌کنند، برخی فیلم می‌گیرند، برخی اشک می‌ریزند و برخی با بهت و سکوت تنها‌نگاه می‌کنند.
مجری برنامه با بیان اینکه بهنام صفوی پای ثابت هیئت ثامن الائمه بوده است و بسیاری از آهنگ‌های وی برای شخصیت‌های مذهبی، معنوی و روحانی است از جمله «نامه‌عشق» و «ای جان» که آنها را با تمام وجود برای امام رضا (ع) و امام زمان (عج) خوانده است، از مردم می‌خواهد که برای آرامش روح بهنام دعا کنند.
خانه هنرمندان را سکوت فرا گرفته است
نماز میت بر پیکر بهنام صفوی اقامه می‌شود و مردم پیکرش را تا آمبولانسی که قرار است وی را برای تدفین به شاهین برد تشییع و همراهی می‌کنند.
دیگر صدایی نمی‌آید.
خانه هنرمندان را سکوت فرا گرفته است اما گویی صدای بهنام هنوز در فضا جریان دارد:
«تو با چشمای آرومت بهم خوشبختی بخشیدی خودت خوبی و خوبی رو داری یاد منم میدی.» «تو با لبخند شیرینت بهم عشقو نشون دادی توروای تو بودم که واسه من دست تگون دادی.»

روز سه شنبه ۱۳۹۸

روز سه شنبه ۱۳۹۸

روز سه شنبه ۱۳۹۸

روز سه شنبه ۱۳۹۸

روز سه شنبه ۱۳۹۸

روز سه شنبه ۱۳۹۸

روز سه شنبه ۱۳۹۸

روز سه شنبه ۱۳۹۸

روز سه شنبه ۱۳۹۸

روز سه شنبه ۱۳۹۸

روز سه شنبه ۱۳۹۸

روز سه شنبه ۱۳۹۸

روز سه شنبه ۱۳۹۸

روز سه شنبه ۱۳۹۸

روز سه شنبه ۱۳۹۸

روز سه شنبه ۱۳۹۸

روز سه شنبه ۱۳۹۸

روز سه شنبه ۱۳۹۸

روز سه شنبه ۱۳۹۸

روز سه شنبه ۱۳۹۸

روز سه شنبه ۱۳۹۸

روز سه شنبه ۱۳۹۸

روز سه شنبه ۱۳۹۸

روز سه شنبه ۱۳۹۸

روز سه شنبه ۱۳۹۸

روز سه شنبه ۱۳۹۸

روز سه شنبه ۱۳۹۸

روز سه شنبه ۱۳۹۸

روز سه شنبه ۱۳۹۸

روز سه شنبه ۱۳۹۸

روز سه شنبه ۱۳۹۸

روز سه شنبه ۱۳۹۸

روز سه شنبه ۱۳۹۸

روز سه شنبه ۱۳۹۸

روز سه شنبه ۱۳۹۸

روز سه شنبه ۱۳۹۸

روز سه شنبه ۱۳۹۸

روز سه شنبه ۱۳۹۸

روز سه شنبه ۱۳۹۸

روز سه شنبه ۱۳۹۸

روز سه شنبه ۱۳۹۸

روز سه شنبه ۱۳۹۸

روز سه شنبه ۱۳۹۸

روز سه شنبه ۱۳۹۸

روز سه شنبه ۱۳۹۸

روز سه شنبه ۱۳۹۸

روز سه شنبه ۱۳۹۸

روز سه شنبه ۱۳۹۸

روز سه شنبه ۱۳۹۸

روز سه شنبه ۱۳۹۸

روز سه شنبه ۱۳۹۸

روز سه شنبه ۱۳۹۸

روز سه شنبه ۱۳۹۸

روز سه شنبه ۱۳۹۸

روز سه شنبه ۱۳۹۸

روز سه شنبه ۱۳۹۸

روز سه شنبه ۱۳۹۸

روز سه شنبه ۱۳۹۸

روز سه شنبه ۱۳۹۸

روز سه شنبه ۱۳۹۸